



معمار، رحمت اله (۱۳۹۶). پژوهشی جامعه‌شناختی درباره تأثیر دینی بودن و نوع مذهب بر مشارکت سیاسی در ایران: یک تحلیل کلان‌نگر، جامعه‌شناسی نهاد‌های اجتماعی ۴ (۹)، ۲۸۳-۲۵۳.

پژوهشی جامعه‌شناختی درباره تأثیر دینی بودن و نوع مذهب بر مشارکت سیاسی در ایران: یک تحلیل کلان‌نگر

رحمت اله معمار^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۰۱

چکیده

مقاله پیش‌رو بخشی از یک پژوهش ملی و معطوف به مسأله تأثیر میزان دینی بودن و نوع مذهب بر میزان مشارکت سیاسی در ایران است که از طریق یک تحقیق مقایسه‌ای درون‌کشوری با واحد تحلیل شهرستان و در یک مقطع زمانی ۱۶ ساله صورت پذیرفته است. مدعای کلی ما آن بود که میزان دینی بودن شهرستان‌ها بر میزان مشارکت سیاسی آنها تأثیر مثبت و معناداری می‌گذارد؛ اما با توجه به تفاوت‌های مذهبی در ایران (از حیث موقعیت نهادی، آموزه‌های مذهبی و ظرفیت سازمانی مذاهب مختلف) چنین فرضیه‌سازی کردیم که تأثیر میزان دینی بودن در میزان مشارکت سیاسی برای شهرستان‌های شیعه‌نشین (مذهب مسلط و غالب) مثبت و برای شهرستان‌های سنی‌نشین (مذهب اقلیت) معکوس می‌باشد. یافته‌های این تحقیق نشان داد که میانگین میزان مشارکت در شهرستان‌های شیعه‌نشین و سنی‌نشین در مقطع مورد بررسی، تفاوت معناداری با یکدیگر داشته‌اند. اما برخلاف انتظار نظری و فرضیه تحقیق، ضرایب استاندارد رگرسیونی سازه دینی بودن و مشارکت سیاسی برای هر دو دسته شهرستان‌های شیعه‌نشین و سنی‌نشین، هم‌جهت و بلحاظ شدت قریب به یکدیگر محاسبه شده‌اند. حاصل آن که می‌توانیم در بررسی ارتباط میان دینی بودن و مشارکت سیاسی، عامل نوع مذهب را کنار بگذاریم و ارتباط میان این دو را به‌طور کلی و صرف‌نظر از تنوع مذهبی بسنجیم.

کلیدواژه‌ها: میزان دینی بودن؛ نوع مذهب؛ مشارکت سیاسی؛ نرخ رأی‌دهی؛ مطالعه ملی - مقطعی.

^۱ استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه مازندران، r.memar@yahoo.com

۱- مقدمه و بیان مسأله

واقعیت مشهود در حوزه های جامعه‌شناسی سیاسی و دین این است که تا کنون، بحث و فحص درباره ارتباط میان دین و سیاست عمدتاً در سطح تحلیل کلان و در ساحت نظری مطرح گردیده؛ اما بررسی تجربی ارتباط میان این دو حوزه غالباً در سطح خرد صورت گرفته است و لذا بندرت شاهد بررسی تجربی ارتباط میان آنها در سطح کلان (سیستمی) می‌باشیم. در کشور ما خصوصاً، شناخت این ارتباط با توجه به دینی‌بودن نظام سیاسی (سیاست دینی)، سیاسی بودن دین حاکم (دین سیاسی) و در یک کلام، اینهمانی دین و سیاست در سطح کلان جامعه ایرانی حائز اهمیت و درخور توجه بیشتری است. در اینکه دو نهاد دین و سیاست در کشور ما بلحاظ رسمی و سیستماتیک با یکدیگر هم‌پیوندند تردیدی نیست؛ اما در این‌که نمود اجتماعی و عینی این پیوند و شواهد تجربی آن در عرصه عمومی چگونه است، جای بسی تحقیق و بررسی تجربی دارد. به‌عنوان مثال، یک سؤال اساسی و مبنایی در این زمینه آن است که شهروندان ایرانی در کنش‌های سیاسی خویش تا چه حد به‌صورت دینی عمل می‌کنند؟ سؤال اساسی‌تر آن است که دین، دین‌داری و دینی‌بودن چه ارتباطی با سیاسی‌شدن و کنش سیاسی دارند؟ دین چه نقشی در گسیل پیروانش به عرصه فعالیت سیاسی دارد؟ آیا میان دین‌ورزی و سیاست‌ورزی ارتباط معناداری وجود دارد؟

در سطح خرد، سؤال این است که احساسات و تمایلات، افکار و عقاید، اعمال و رفتارهای دینی افراد چه ارتباطی با ارزش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های سیاسی ایشان دارند و تا چه حد بر آنها تأثیرگذارند؟ اما در سطح کلان، سؤال این است که آیا پیروی‌ها و تعلقات دینی مختلف (مثلاً کاتولیک یا پروتستان بودن؛ شیعه یا سنی بودن ...) و نیز میزان دینی‌بودن اجتماعات (محلله‌ها، شهرها، استان‌ها، ایالت‌ها، کشورها ...) با کمیت و کیفیت مداخله آنان در سیاست (مشارکت سیاسی) ارتباط دارد یا خیر؟ به‌نحو مشخص، ما در تحقیق حاضر در صدد پاسخ به این سؤال بوده‌ایم که آیا میزان حضور دین در اجتماعات (اینجا : شهرستان‌ها) با میزان مشارکت سیاسی ساکنین آنها ارتباط معناداری دارد یا خیر؟ وانگهی آیا تفاوت‌های مذهبی (اینجا : شیعه بودن یا سنی‌بودن) اجتماعات در میزان مشارکت سیاسی‌شان تفاوتی ایجاد می‌کند یا خیر؟

ما از طریق یک مطالعه تجربی و مقایسه‌ای درون‌کشوری با واحد تحلیل و مشاهده شهرستان، به صورت تمام شماری و در یک بازه زمانی ۱۶ ساله این مسأله را پیگیری کرده‌ایم.

۲- پیشینه پژوهش

۲-۱- پژوهش‌های تجربی

پژوهش درباره ارتباط میان دین‌داری و مشارکت سیاسی در کشور ما نوعاً به صورت پیمایشی صورت گرفته است. واحد تحلیل این تحقیقات، افراد؛ سطح تحلیل آنها خرد؛ محدوده تحلیل آنها نمونه‌های کوچک - نهایتاً در محدوده یک شهر - و جمعیت تحقیق آنها، خاص - به‌ویژه دانشجویان - بوده‌اند که طبعاً نمونه‌هایی نانمایا می‌باشند. بنابراین ما هیچگونه چشم‌انداز کلی و ارزیابی ملی از ارتباط میان دین و مشارکت سیاسی در اختیار نداریم.

به‌عنوان نمونه به تحقیقی اشاره می‌کنیم که تحت عنوان بررسی رابطه میان دینداری و مشارکت سیاسی در میان ۱۸۸ تن از دانشجویان دانشگاه اصفهان (امام‌جمعه‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹) به‌روش پیمایشی اجرا شده است. در این تحقیق نشان داده شده است که در جمعیت مورد بررسی، میان ابعاد دینداری و مشارکت سیاسی، ارتباط مستقیم (همبستگی مثبت) و معناداری وجود دارد. به‌عبارت دیگر، این تحقیق نشان داده که هر قدر میزان دینداری افراد بیشتر باشد، میزان مشارکت سیاسی آنها نیز بیشتر خواهد بود (نیز بنگرید: طالبان و میرزایی، ۱۳۸۹: ۶۷-۳۳).^۱

طبعاً این دست از تحقیقات فقط در محدوده یک جمعیت کوچک و محدود، قابلیت تعمیم دارند و نه بیشتر. لذا می‌توان ادعا کرد که این تحقیق در کشور ما مسبوق به سابقه نمی‌باشد و در نوع خود، منحصر به فرد محسوب می‌گردد.

لذا ما به‌منظور جبران بخشی از خلأ مورد اشاره، تحقیق حاضر را با استفاده از پردازش و بساخت داده‌های تجمیعی^۲ و نیز داده‌های سطح کلان و غیر قابل تقلیل به افراد، از کلیه شهرستان‌های کشور، هم از حیث شاخصه‌های تعلق دینی و هم از لحاظ شاخص مشارکت سیاسی، آن‌هم نه در یک نقطه زمانی بلکه در یک مطالعه مقطعی ۱۶ ساله، سازمان داده و تلاش کرده‌ایم تا به چشم‌اندازی کلی و سطح ملی در این خصوص نزدیک شویم.

^۱ در مقالاتی که نتایج تحقیق امام جمعه زاده و همکاران و نیز طالبان و میرزایی را گزارش کرده‌اند، ضمناً به مجموعه‌ای از تحقیقات داخلی و خارجی درباره ارتباط میان دینداری و مشارکت سیاسی اشاره شده است که همگی آنها به روش پیمایشی صورت گرفته و قریب به اتفاق آنها نیز ارتباط مثبت و معناداری را میان این دو نشان داده‌اند. برای مطالعه بیشتر، مشخصات این مقالات را در بخش انتهایی (منابع و مآخذ) مقاله حاضر درج کرده‌ایم.

^۲ Aggregate Data

۲-۲- تحلیل نظری

تبیین تفاوت‌پذیری^۳ در میزان مشارکت سیاسی شهروندان، در هر دو سطح فردی و سیستمیک، هدف بسیاری از جامعه‌شناسان سیاسی و سیاست‌شناسان تطبیقی در خلال سالیان مدید بوده است. در عین حال، رهیافت‌های معطوف به پاسخ‌دهی به این مسأله واحد، فوق‌العاده متنوع و متفرق بوده‌اند (رهیافت‌های فرهنگی، جامعه‌ی، سیاسی و اقتصادی). طبعاً موضوع و مسأله تحقیق حاضر، یعنی ارتباط دینداری و مشارکت سیاسی بیشتر با توسل به رهیافت فرهنگی قابل تجزیه و تحلیل می‌باشد؛ چرا که دین و دیانت یکی از مقوله‌های مهم و عمده فرهنگی به‌شمار می‌روند.

در یک تعریف کلی، رهیافت فرهنگی معطوف به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها و هنجارهای مشترکی است که گروه‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند و خط‌فاصل میان آنها می‌شود (شارون، ۱۳۷۹: ۸۵-۸۲؛ بیکر، ۲۰۰۵: ۱). به اعتقاد هانتینگتون (۱۳۷۹: ۵۶-۵۵) رهیافت فرهنگ‌گرا از ویژگی‌های منحصر به فرد موجودیت‌های اجتماعی سخن می‌گوید. لذا اگر علل دیگر نتوانند به‌طور موجه، تفاوت بارز میان جوامع را تبیین نمایند، پیروان این رهیافت، تفاوت مذکور را به فرهنگ نسبت می‌دهند. از این حیث می‌توان گفت که توضیحات فرهنگی، معایر تلاش‌های جامعه‌شناسان برای تعمیم بخشیدن به روابط میان مثلاً سطح رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی هستند. همچنین از این منظر، کنش را نمی‌توان صرفاً نتیجه‌ی اوضاع بیرونی پنداشت. تفاوت‌های پایدار در یادگیری فرهنگی نیز نقش مهمی را در شکل دادن به آنچه مردم می‌اندیشند و انجام می‌دهند، بازی می‌کند. همچنان که اکشتاین (۱۹۸۸) اشاره کرده است، انسان فرهنگی از طریق تمایلات اولیه‌ی شناختی، ارزیابانه و عاطفی کلی، از تجربه به عمل می‌رسد. الگوی چنین تمایلاتی از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر، و از گروهی به گروه دیگر، تفاوت می‌کند. این تفاوت‌ها بدان دلیل نیست که موقعیت‌ها یا ساختارهای اجتماعی عینی آنها با هم فرق دارند؛ بلکه به دلیل یادگیری چیزهایی است که فرهنگ آن را تعیین می‌کند (اینگلهارت، ۱۹۹۰/۱۳۸۲: ۲۰). شاید به‌دلیل همین تأکید بر یادگیری در این رهیافت فرهنگی است که بعضاً آن را نظریه‌ی یادگیری اجتماعی^۴ نیز می‌نامند. در این نظریه، شهروندان ارزش‌های معین را از فرهنگ سیاسی‌ای که ایشان در آن جامعه‌پذیر شده‌اند، فرا می‌گیرند، و اینها به نوبه‌ی خود، رفتار سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. نظریه‌ی یادگیری اجتماعی پیش‌بینی می‌کند که تفاوت‌پذیری‌ها در مشارکت سیاسی، منتج از ارزش‌ها، اعتقادات و احساساتی در باره‌ی سیاست است که مردم در فرایند جامعه‌پذیری سیاسی و عمدتاً در سنین کودکی و نوجوانی آنها را کسب می‌کنند (مک‌آلیستر و مگی، ۱۹۹۲: ۷۲-۲۷۰).

³ Variation

⁴ Social Learning

اما به‌طور خاص، رویکرد فرهنگ‌گرا در تبیین مشارکت سیاسی، بر این اصل اساسی استوار است که کنش‌گران در موقعیت‌های مختلف، مستقیماً به محرک‌های سیاسی پاسخ نمی‌دهند؛ بلکه این پاسخ به‌واسطه جهت‌گیری‌های میانجی صورت می‌گیرد؛ که عبارت باشد از مجموعه‌ای از ایدئولوژی‌ها، باورها، ارزش‌ها و گرایش‌های سیاسی کنش‌گر، و به‌عبارتی، فرهنگ درونی‌شده. جهت‌گیری‌های متفاوت و متنوع، رفتارهای متنوع را سبب می‌گردند. از این منظر، اگر مردم به آرمانی پای‌بند باشند و بدانند که اقدامات آنان به تحقق اهدافشان منجر خواهد شد، در این صورت در عرصه سیاسی نیز مشارکت خواهند کرد. افراد هم منافع مادی و هم ارزش‌های معنوی را دنبال می‌کنند. «آرمان‌گرایان» برای اثبات ارزش‌های ذاتی بعضی اصول معنوی، اخلاقی و عقیدتی که از ارزش‌های فرهنگی همچون مذهب، فلسفه و ملی‌گرایی سرچشمه گرفته‌اند، در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کنند. در مقابل، «واقع‌گرایان» به این علت در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کنند که می‌پندارند مشارکت‌شان روشی کارآمد برای منافع ملموس مانند کاهش مالیات‌هاست (اپتر و آندراین، ۱۳۸۰: ۲۷).

به اعتقاد وربا (۱۹۶۷: ۶۶) درست همان‌طور که ترتیبات ساختاری که یک فرد، خویش را در درون آن می‌یابد، احتمال مشارکت وی را متأثر می‌کند؛ ترتیبات فرهنگی نیز چنین می‌کند. اگر اعتقادات کلی یک فرهنگ - یا خرده‌فرهنگ‌های آن - چنان باشند که مشارکت را ترغیب کنند، فرد محتمل‌تر است که مشارکت کند. بر اساس بسیاری از این اعتقادات کلی، مناسب و مؤید، می‌توان دلایل برخی تفاوت‌پذیری‌ها در مشارکت سیاسی از گروهی به گروهی دیگر را دریافت.

بنابر آنچه گفته شد، به‌طور کلی، رهیافت فرهنگی در تبیین مشارکت سیاسی، بر تأثیر محدود «وضعیت‌های بیرونی»^۵ تأکید می‌ورزد و در عوض، بر اعتقادات، ارزش‌ها و نگرش‌هایی تأکید می‌ورزد که مردم با خود به فرایند انتخاباتی می‌آورند (جکمن و میلر، ۱۹۹۵: ۴۷۸؛ نوریس، ۲۰۰۳) از این منظر، مردمی که ارزش‌ها، اعتقادات و نگرش‌های مشابهی دارند، حتی اگر اعضای گروه‌های اجتماعی متفاوتی باشند؛ به داشتن اعتقادات سیاسی مشابه و رأی‌دادن به شیوه‌ای مشابه تمایل دارند (بیکر، ۲۰۰۵: ۲). به همین دلیل، در این رهیافت، تفاوت‌های اجتماعی اقتصادی، جایگاه کمرنگ و کم‌ارزشی در تبیین میزان مشارکت انتخاباتی دارند.

⁵ External Situations

همچنین، رهیافت فرهنگی در توضیح مشارکت سیاسی فراتر از تبیین‌های ابزاری می‌رود؛ و بر خلاف رهیافت انتخاب عقلانی، توجه ناچیزی به منافع می‌نماید که مثلاً ممکن است از قیل یک رقابت انتخاباتی خاص عاید رأی دهندگان شوند. در عوض این رهیافت بر مشارکت به‌مثابه عادت^۶ که مردم در خلال سال‌های تکوینی‌شان می‌آموزند، تمرکز می‌کند (فرانکلین، ۲۰۰۲: ۳؛ هوبولت و کلمنسن، ۲۰۰۵: ۵).

اما به‌نحو اخص، دین - به‌عنوان نماینده برجسته وجه اعتقادی، ارزشی و هنجاری فرهنگ - از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای در رهیافت فرهنگی به مشارکت سیاسی، برخوردار است؛ و چنین پنداشته می‌شود که تعلق دینی، نقش مؤثری در گسیل پیروانش به عرصه سیاسی و حتی جهت‌گیری سیاسی آنان داشته باشد. از آنچه در تعریف رهیافت فرهنگی ارائه شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که خرده‌فرهنگ مذهبی، جایگاه و نقش ویژه‌ای در تبیین مشارکت سیاسی دارد. به‌طور مشخص در این رهیافت، «تعلق مذهبی» یکی از منبع عمده و اساسی برای انتقال و اکتساب تجربیات، عادات و اعتقادات، آموزه‌ها و انگیزه‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌ها، منابع و ظرفیت‌های مورد نیاز، و نظام‌های معنایی معطوف به مشارکت در عرصه تعیین سرنوشت سیاسی تلقی می‌شوند.

در متون موجود، به‌طور کلی سه گونه تحلیل از دین را می‌توان بازشناسی کرد که هر کدام ناظر به یکی از جنبه‌های اصلی دین می‌باشند و بنابراین از جنبه خاصی ارتباط میان دین و مشارکت سیاسی را تبیین می‌کنند: جنبه محتوایی؛ جنبه نهادی و جنبه سازمانی.

الف) تحلیل محتوایی: در رهیافت فرهنگی، فی‌الجمله بر وجوه محتوایی و آموزه‌های مذاهب، تمرکز و تأکید می‌شود. معمولاً این‌گونه توجیهات، مکانیسم تأثیرگذاری مذهب بر مشارکت سیاسی را آموزه‌های دینی خاص و گزاره‌های الهام‌بخش موجود در متون دینی می‌دانند. از این منظر، مذاهبی که آموزه‌های همسازتری با حضور در عرصه سیاسی داشته باشند، نسبت به سایر مذاهب، تأثیر قدرتمندتری در ترغیب پیروان‌شان برای مشارکت سیاسی دارند. بر این اساس، اعضای سنت‌های مذهبی متفاوت، در احتمالات مشارکت کردن‌شان در سیاست نیز متفاوت خواهند بود؛ چرا که برخی از سنت‌های مذهبی، محتمل‌تر است فعالیت سیاسی را به‌عنوان دامنه‌ای طبیعی از فعالیت مذهبی ببینند؛ و بدین علت، به‌مثابه کاتالیزورهای مشارکت سیاسی عمل کنند (روف و مک‌کینی، ۲۰۰۰: ۷-۵). از

⁶ Habit

زاویه دینداران می‌توان گفت، میزان باورمندی، پایبندی، و التزام عملی افراد به این آموزه‌های دینی متفاوت، میزان‌های مختلفی از مشارکت سیاسی را نیز به دنبال خواهد داشت.

توضیح این‌که مذاهب مختلف، حاوی مجموعه‌ای از انگاره‌ها و آموزه‌های الهام‌بخش خاص خویش هستند؛ که برحسب نوع جهت‌گیری‌شان از جمله نسبت به امر سیاست و حکومت، در شکل دادن به رفتار سیاسی پیروان، تأثیرگذارند. توجیه محتوایی، مکانیسم تأثیرگذاری مذهب در مشارکت سیاسی را مجموعه‌ای از دانش‌ها، ارزش‌ها، باورها و اعتقادات مشترک و در عین حال تمایزبخش - میان مذاهب مختلف - می‌داند، که حول این آموزه‌ها و انگاره‌ها شکل می‌گیرند، و بدین ترتیب، الهام‌بخش مشارکت - یا عدم مشارکت - در عرصه سیاسی می‌شوند. پیروان، این ارزش‌ها، باورها و هنجارهای خاص را از محیط مذهبی‌ای که در آن جامعه‌پذیر شده‌اند، فرا می‌گیرند؛ و اینها به نوبه خود، رفتار سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. نظریه یادگیری اجتماعی (از رهیافت فرهنگی) پیش‌بینی می‌کند که تفاوت‌پذیری‌ها در مشارکت سیاسی، از جمله منتج از ارزش‌ها، اعتقادات و احساساتی درباره سیاست است که مردم عموماً در فرایند جامعه‌پذیری مذهبی و عمدتاً در سنین کودکی و نوجوانی آن‌ها را کسب می‌کنند (مک‌آلیستر و مگی، ۱۹۹۲: ۷۲-۲۷۰). از این منظر، مذاهبی که آموزه‌های همسازتری با حضور در عرصه عمومی - و به‌ویژه سیاسی - داشته باشند، نسبت به سایر مذاهب، تأثیر قدرت‌مندتری در ترغیب پیروان‌شان برای مشارکت سیاسی دارند. بر این اساس، اعضای سنت‌های مذهبی متفاوت در احتمالات مشارکت کردن‌شان در سیاست نیز متفاوت خواهند بود؛ چرا که برخی آموزه‌های مذهبی، کاتالیست (تسهیل‌کننده) های مشارکت سیاسی هستند و برخی دیگر نیستند. برخی از سنت‌های مذهبی، محتمل‌تر است که فعالیت سیاسی را در امتداد طبیعی فعالیت مذهبی بنگرند، و بدین علت، به‌مثابه کاتالیزورهای مشارکت سیاسی عمل کنند (روف و مک‌کینی، ۲۰۰۰: ۷-۵).

از طرفی، این بدان معناست که علاوه بر نوع مذهب، میزان‌های متفاوت از دینی بودن و به‌عبارتی، میزان پایبندی و التزام به هر مذهب نیز، می‌تواند تأثیرات متفاوتی در میزان رأی‌دهی داشته باشد. در این صورت، انتظار می‌رود میزان اعتقاد و پایبندی به مذاهب کاتالیست، تأثیر مستقیم، و میزان اعتقاد و التزام به آموزه‌های مذاهب غیرسیاسی یا بازدارنده، تأثیر معکوسی در مشارکت‌جویی پیروان داشته باشد.

ب) تحلیل نهادی: در سطح دیگری از تبیین فرهنگی، موقعیت نهادی مذاهب مختلف، و نسبت‌شان با نهاد سیاست، غالباً متفاوت از یکدیگر است. برخی مذاهب، پیوندی سیستماتیک با حکومت

دارند، و به‌اصطلاح در حاکمیت (دین حکومتی) یا حتی مافوق حکومت‌اند (حکومت دینی)؛ اما برخی دیگر، نقش و سهم درخوری در حکومت و حاکمیت ندارند. بر همین مبناست که نلسون (۱۳۷۹: ۱۶۳-۱۶۲) احتجاج می‌کند که احساس نزدیکی و وابستگی به یک گروه خاص مذهبی، بر مشارکت‌کردن اثر می‌گذارد. اگر این مدعا درست باشد، آنگاه ما باید شاهد تفاوت‌های مشارکتی بین فرقه‌های مذهبی گوناگون باشیم (جونز - کوری و لیل، ۲۰۰۱: ۷۵۱). از چشم‌انداز نهادی، پیوند یک مذهب خاص با نظام سیاسی حاکم و نقش‌آفرینی آن در حاکمیت، فی‌نفسه میزانی از همگرایی و مشارکت‌جویی را در پیروان آن مذهب (مذهب غالب)، و حدّی از واگرایی را در پیروان سایر مذاهب (اقلیت‌های مذهبی) پدید می‌آورد؛ و نتیجتاً آنها را از مشارکت در فرایندهای سیاسی مهم مانند انتخابات، دلسرد یا بی‌انگیزه می‌کند. به‌ویژه اگر این جایگاه نهادی، به‌نحو انحصاری وانسدادی باشد؛ و با سیاست‌گذاری‌ها و حتی عملکردهای تبعیض‌آمیز دولت در سایر زمینه‌ها - مانند تأمین امنیت، رفاه، توسعه ... - توأم باشد؛ شکاف مذهبی فوق، به بیگانگی و انزوای سیاسی هرچه بیشتر اقلیت‌های مذهبی، منجر خواهد شد. حاصل سخن آن‌که انتظار می‌رود پیروان مذهب رسمی، مسلط و حاکم - که عموماً از اکثریت مذهبی می‌باشند - مشارکت بیشتری در فرایندهای سیاسی قانونی، به‌ویژه حضور در انتخابات و پای صندوق‌های رأی‌گیری داشته باشند؛ اما پیروان اقلیت‌های مذهبی، دارای میزان‌های مشارکت کمتری باشند. در سطح سیستمی، انتظار می‌رود، اجتماعاتی (شهرستان‌ها، حوزه‌های انتخابیه، استان‌ها و ایالت‌ها، مناطق ...) که جمعیت غالب در آنها، پیرو مذهب رسمی و مسلط می‌باشند، واجد حدتصاب‌های بالاتری از مشارکت سیاسی نسبت به اجتماعاتی باشند که اعضای آن‌ها نوعاً از اقلیت‌های مذهبی می‌باشند.

اگر چنین باشد، در تلاقی با موقعیت نهادی مذهب نیز، میزان دینی‌بودن (اعتقاد و التزام به مذاهب مختلف)، تأثیرات متفاوتی در میزان مشارکت‌جویی پیروان خواهد داشت؛ بدین معنا که میزان اعتقاد و التزام به مذهب مسلط و حاکم، ارتباط مستقیم؛ و میزان تعلق خاطر و پایبندی به مذهب غیرحاکم (اقلیت) ارتباط معکوسی با میزان مشارکت‌جویی و به‌طور خاص، میزان رأی‌دهی خواهد داشت.

ج) تحلیل سازمانی: اما در توجیحات سازمانی، که از توضیحات آموزه‌ای و نهادی در تبیین فرهنگی رایج‌تر می‌باشند، ضمن تلقی از مذهب به‌عنوان نوعی انجمن مدنی یا سازمان اجتماعی، مکانیسم تأثیرگذاری مذهب در مشارکت‌جویی بدین‌صورت توضیح داده می‌شود که انجمن‌ها، سازمان‌ها و نهادهای مذهبی (مانند کلیسا، مسجد، انجمن‌ها و مؤسسه‌های مذهبی و ...) فرصت‌هایی برای پیروان و اعضای‌شان فراهم می‌آورند تا منابع لازم برای مشارکت را گسترش دهند. آنها از طریق نقش‌شان

به‌عنوان مجاری انتقال تجارب و مهارت‌های مدنی، اطلاعات و انگیزش‌های سیاسی، آموزش هنر شهروندی، عضوگیری برای جریان‌های سیاسی همسو، سازماندهی سیاسی و بسیج گروهی، بسیج‌کنندگی منابع و ... در میزان‌های مشارکت، تأثیر می‌گذارند (روف و مک‌کینی، ۲۰۰۰: ۸-۱؛ جونز کوری و لیل، ۲۰۰۱: ۵۴-۷۵؛ کتلرو برکوویتز، ۲۰۰۵: ۵۴-۵۵).^۷

در تأیید مدعای مذکور، وربا و همکاران (۱۹۹۵) نشان دادند که کلیساهای کاتولیک و پروتستان، سطوح متفاوتی از تجارب را در نهادها و سازمان‌های مذهبی‌شان، پرورش می‌دهند. ایشان به این نتیجه رسیدند که سطح نسبتاً پایین مشارکت سیاسی لاتینی‌ها، برحسب وابستگی نوعاً کاتولیکی‌شان تبیین می‌شود (جونز - کوری و لیل، ۲۰۰۱: ۷۵۱).

بررسی‌های پیمایشی و مطالعات سطح خرد در اروپا و آمریکا، در کنار تحلیل‌های تجمعی^۸ متکی بر پیمایش‌های بین‌کشوری، معمولاً نشان داده‌اند که ایدئولوژی‌های مذهبی، از طریق مکانیسم‌های یاد شده در بالا، اثر معناداری در مشارکت انتخاباتی دارند (به‌عنوان نمونه: اندرسن و هیث، ۲۰۰۲: ۶-۵؛ بیکر، ۲۰۰۵: ۳؛ بروکس، نیوبرتا و منزا، ۲۰۰۶: ۹۴-۹۲). در اینجا چنین استدلال می‌شود که چون ظرفیت‌های مذکور در مذاهب مختلف، متفاوت‌اند، میزان تأثیرگذاری‌شان در مشارکت‌جویی پیروان نیز متفاوت خواهند بود. به‌عنوان مثال، کسانی که کلیساها را به‌عنوان نوعی انجمن مدنی می‌نگرند، احتیاج می‌کنند که کلیساروندگان، بیش از کسانی که کلیسا نمی‌روند، در سیاست فعال می‌شوند (جونز کوری و لیل، ۲۰۰۱: ۷۵۲). در همین راستا، وربا و همکاران (۱۹۹۵: ۳۸۵) با عطف توجه به وابستگی یا انتساب مذهبی^۹ مدعی شدند که انتظار می‌رود مذهب بیشتر شبیه انجمن‌های داوطلبانه عمل کند. آنان در تحقیقات خود نیز به این نتیجه رسیدند که آن پاسخگويانی که به خدمات مذهبی ملتزم هستند؛ محتمل‌تر است تا شبکه‌های اجتماعی بزرگ‌تری داشته باشند، که به‌نوبه خود به بسیج و عضوگیری بیشتر برای مشارکت سیاسی، منجر می‌شوند (نیز: رید، ۲۰۰۱: ۲۵). در عین‌حال، این بدان معناست که،

^۷ تحلیل‌های سازمانی از حیث عطف‌توجه‌شان به عوامل سازمانی و گروهی، به تبیین‌های جامعی از مشاکت سیاسی نزدیک می‌شوند. به‌عنوان مثال در مدل منابع، دین به‌عنوان یکی از شبکه‌های اجتماعی انگیزه‌بخش و مهارت‌آفرین برای مشارکت سیاسی تلقی می‌شود. همچنین در مدل داوطلب‌گرایی مدنی، دین به‌عنوان یکی از شبکه‌های عضوگیری و انجمن‌های مدنی مفید برای مشارکت سیاسی عمل می‌کند.

^۸ Aggregate Analysis

^۹ Religious affiliation

میزان التزام به خدمات مذهبی، مشارکت در شعائر و مناسک مذهبی، و حضور در مجامع مذهبی - که همگی دال بر میزان گرایش و تعلق خاطر مذهبی‌اند - با احتمال دستیابی به شبکه‌های اجتماعی بزرگ‌تر، و قرار گرفتن در معرض بسیج و عضوگیری برای مشارکت سیاسی، ارتباط مستقیمی دارد. با این نگاه، علاوه بر این که انواع گوناگون اماکن مذهبی (پروتستانی / کاتولیکی؛ شیعی / سنی ...)، میزان‌ها و انواع متفاوتی از تجارب و مهارت‌های مدنی، بسیج‌کنندگی و انگیزه‌بخشی را تولید می‌کنند (تفاوت در نوع مذهب)؛ می‌توان گفت که کلیسا/ مسجدروندگان، بیش از کسانی که کلیسا/ مسجد نمی‌روند، در سیاست فعال می‌شوند (میزان دینی بودن). بنابراین، در تحلیل سازمانی نیز، نوع مذهب و میزان دینی بودن، به دو صورت مستقل و برآیندی، در میزان مشارکت سیاسی اثر می‌گذارند.

به‌طور خلاصه، مدعای کلی تبیین فرهنگی درباره ارتباط میان دین و مشارکت سیاسی در سطح کلان و سیستمی آن است که محیط دینی - شامل نوع مذهب و میزان دینی بودن جامعه - بر میزان مشارکت سیاسی آن جامعه، ارتباط معناداری دارد. در عین حال، مدعای دقیق‌تر این است که تأثیر میزان دینی بودن در میزان مشارکت سیاسی، در میان پیروان مذاهب مختلف، متفاوت و در واقع مشروط بدان است؛ چرا که آموزه‌های مذهبی، جایگاه نهادی و ظرفیت سازمانی مذاهب با یکدیگر متفاوت است.

اما به نحو مشخص و عطف به ویژگی‌های محیط دینی در جامعه ایرانی می‌توان گفت که بر اساس توضیحات نهادی و صرف‌نظر از سایر علل و عوامل، سنی بودن یا شیعه بودن به‌طور بالقوه می‌تواند در تفاوت‌پذیری مشارکت سیاسی میان واحدهای اجتماعی (شهرها، استان‌ها) مؤثر باشد؛ بدین معنی که پیروان مذهب تسنن به‌دلیل عدم پیوند نهادی این مذهب با نظام سیاسی حاکم، گرایش و تمایل کمتری به مشارکت در عرصه سیاسی خواهند داشت. در مقابل، پیروان مذهب تشیع بلحاظ پیوند نهادی مذهب‌شان به‌عنوان مذهب رسمی کشور - با نظام سیاسی، دارای نوعی هم‌ذات‌پنداری با آن بوده و تمایل و انگیزه بیشتری برای مشارکت در فرایندهای سیاسی مقوم حکومت خواهند داشت.

تفاوت‌های نهادینه‌شده در مشارکت سیاسی میان دو مذهب تشیع و تسنن، با تفاوت‌های بین‌مذهبی در جوه آموزه‌ای (محتوایی) و سازمانی مذاهب مذکور نیز تقویت و تشدید می‌شود. بلحاظ آموزه‌ای، مذهب تشیع پس از قرن‌ها، فرصتی پیدا کرده است تا با تکیه بر قرائتی از دین که متضمن ایده تلاؤم دیانت و سیاست است، الگویی موفق از اسلام سیاسی را در ایران پیاده و به جهان اسلام عرضه نماید. طبعاً در چنین قرائتی، مشارکت سیاسی نوعی فعالیت مذهبی و در واقع عبادت یا عمل به تکلیف دینی محسوب می‌شود؛ در حالی که مذهب تسنن حاوی چنین ایده و آموزه‌ای نیست. به‌علاوه، موقعیت نهادی برتر و آموزه‌های مساعد مذهب تشیع این فرصت و امکان را بدان داده است تا

سازماندهی متنوع‌تر و گسترده‌تری به فعالیت‌ها و اجتماعات مذهبی پیروان خویش بدهد. انجمن‌ها، تشکّل‌ها، سازمان‌ها و شبکه‌های مذهبی نیز مجموعه‌ای از منابع، مهارت‌ها و انگیزه‌های مورد نیاز برای مشارکت سیاسی را در اختیار پیروان خویش قرار می‌دهند.

از آنچه تا کنون گفته آمد می‌توان چنین استفاده کرد که گزاره عمومی "میزان دینداری ارتباطی مستقیم با میزان مشارکت سیاسی پیروان دارد" در شرایطی صدق می‌کند که ما شاهد چنین تفاوت‌هایی بین مذهبی در یک جامعه نباشیم. لذا و مآلاً باید گفت که تأثیر میزان دینی‌بودن بر میزان مشارکت سیاسی، در میان پیروان مذاهب گوناگون (اینجا: تشیع و تسنن)، متفاوت و در واقع مشروط به این پیروی‌های مذهبی است؛ بدین معنی که در عرصه مشارکت سیاسی، آموزه‌های مذهبی، جایگاه نهادی و ظرفیت سازمانی مذهب تشیع، مساعدتر و مناسب‌تر از این مؤلفه‌ها در مذهب تسنن است. لذا تعلق، تعهد و التزام دینی بیشتر نزد شیعیان، آنان را به سمت مشارکت سیاسی بیشتر سوق می‌دهد؛ در حالی‌که نزد سنی‌ها، به صورت یک عامل بازدارنده عمل می‌کند. بر اساس آنچه که گفته شد می‌توانیم فرضیه ترکیبی تحقیق را بدین صورت طراحی نماییم:

میزان دینی‌بودن در شهرستان‌های شیعه‌نشین، تأثیر مثبت و در شهرستان‌های سنی‌نشین، تأثیر معکوسی در میزان مشارکت سیاسی آنها دارد.

۳- روش تحقیق

تحقیق حاضر یک پژوهش ملی مقطعی می‌باشد. مقطع زمانی مورد بررسی، یک دوره شانزده ساله (۱۳۶۸-۱۳۸۴) بوده است.^{۱۰} «واحد تحلیل» پژوهش حاضر «شهرستان»^{۱۱} است. شهرستان‌ها، واحدهایی اجتماعی، با حدود و ثغور کاملاً تعریف شده جغرافیایی و مشخصه‌های یک موجودیت سیاسی (یعنی واجد مرجعیت سیاسی یا فرمانداری، و مرکزیت مدنی یا شهرداری واحد) می‌باشند.

بر اساس تعریف مرکز آمار ایران (۱۳۸۵)، شهرستان، چنین تعریف شده است:

^{۱۰} لازم به ذکر است که تغییر و تحولات و حذف و اضافه‌های صورت گرفته در سنجها و مقیاس‌های اندازه‌گیری متغیرهای گوناگون در سرشماری‌ها و سالنامه‌های استانی مابعد ۱۳۸۵ عملاً راه را برای اجرای تحقیقات مقایسه‌ای و زمان‌مند ملی دشوار و بلکه قریب به‌محال کرده‌اند.

^{۱۱} County

شهرستان، واحدی از تقسیمات کشوری با محدودهٔ جغرافیایی معیناست، که از بهم پیوستن چند بخش همجوار پدید آمده، و از نظر عوامل طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، یک واحد متناسب و همگن می‌باشد.

هر شهرستان دارای یک یا چند بخش، شهر و دهستان (شامل چند روستا، مکان، و مزرعه) همجوار و به هم پیوسته است؛ و از حیث اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، یک واحد همگن و متجانس را به وجود می‌آورد.

متغیر وابستهٔ تحقیق حاضر، عبارت است از میزان مشارکت شهروندان در مهم‌ترین و عمومی‌ترین فرایند سیاسی جاری یعنی انتخابات ریاست‌جمهوری (مشارکت انتخاباتی). به بیان دقیق‌تر متغیر وابستهٔ تحقیق حاضر، نرخ رأی‌دهی شهرستان‌های کشور است. سنجش این متغیر از طریق محاسبهٔ متوسط نرخ رأی‌دهی سطح شهرستانی در انتخابات ریاست‌جمهوری طی سه دوره انتخابات ۱۳۶۸، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴ که بر پایهٔ تعداد آراء ریخته‌شده به صندوق در هر انتخابات تقسیم بر جمعیت سن قانونی رأی‌دهی شهرستان در زمان برگزاری انتخابات ضرب در صد محاسبه شده است. به عبارتی دیگر، میزان رأی‌دهی، درصدی از جمعیت سن رأی‌دهی سطح شهرستانی است که در انتخابات ریاست‌جمهوری، رأی داده‌اند. میانگین مشارکت انتخاباتی (رأی‌دهی) سطح شهرستانی، عبارت است از مجموع درصدهای رأی‌دهی مورد مطالعه تقسیم بر تعداد دفعات انتخابات (در اینجا: سه دوره). چنین نرخی، شاخص کلی نرخ رأی‌دهی هر شهرستان را تشکیل می‌دهد.

این مطالعه، جهت سنجش نرخ‌های رأی‌دهی شهرستان‌ها، از رأی‌های واقعی داده‌شده (آراء مأخوذه) - که توسط وزارت کشور، ثبت و ضبط شده - (صورت کسر)، و جمعیت واجد شرایط رأی‌دهی در زمان برگزاری انتخابات - که توسط مرکز آمار ایران و بر اساس اطلاعات آخرین سرشماری عمومی برای هر شهرستان محاسبه شده - (مخرج کسر) استفاده کرده است.

متغیر مستقل اصلی در تحقیق حاضر، میزان دینی‌بودن^{۱۲} می‌باشد که به‌طور خلاصه مبین میزان حضور دین در اجتماع است.

پیش از تعریف مفهومی عملیاتی «دینی‌بودن»، مقدمتاً باید اشاره کنیم که مفهوم‌سازی و تعریف عملیاتی اصطلاح رایج‌تر «دینداری»^{۱۳} در حوزهٔ جامعه‌شناسی دین، معمولاً بر واحد تحلیل فردی استوار

¹²Religiousness

¹³Religiosity

است؛ و لذا در آثار موجود، داشتن گرایش و انجام دادن کنش دینی، عموماً به افراد نسبت داده می‌شود. به عبارتی، اصطلاح «دینداری» عموماً صفت افراد واقع می‌شود و نه گروه‌ها و جوامع (سراج‌زاده، ۱۳۸۳: ۶۲-۶۱)^{۱۴}. البته در صورتی که دینداری را در سطح ساختاری، نهادی و مناسبات کلان اجتماعی، مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم، آنگاه می‌توانیم از «دینداری جامعه» سخن بگوییم (شجاعی‌زند، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۰). ما نیز در این مطالعه، میزان «دینداری جامعه» را با تکیه بر شاخصه‌های دینداری در سطح سیستمی خواهیم سنجید، و نه تجمیع دینداری‌های سطح فردی. با این حال، ما در این تحلیل سیستمیک، از اصطلاح «دینی‌بودن جامعه» به جای «دینداری جامعه» که اصطلاحی نامتداول‌تر است، استفاده می‌کنیم؛ و در یک تعبیر کلی، «میزان حضور دین در جامعه» را از آن مراد می‌کنیم.^{۱۵}

تعریف پیشنهادی ما، ماهیتاً یک تعریف انضمامی و در عین حال پسینی از دینداری است. از این رو در پژوهش حاضر به مقتضای یک مطالعه کلان و سطح سیستمی، میزان دینی‌بودن جامعه را از طریق رصد آثار، جلوه‌ها و نمودهای عینی حضور دین در سطح اجتماعات (اینجا: شهرستان) سنجیده‌ایم. این جلوه‌ها و آثار، متنوع و متفاوت‌اند؛ چرا که خود دین، پدیده‌ای ذوابعاد و چندوجهی است، نه بسیط و تک‌بعدی (روف، ۱۹۷۹؛ هیملفارب، ۱۹۷۵؛ در: سراج‌زاده، ۱۳۸۳: ۵۸).

با الهام از ادبیات موجود، به نظر می‌رسد در یک مطالعه سطح سیستمی و کلان، جلوه‌های حضور دین در جامعه، و به عبارتی میزان دینی‌بودن جامعه را عمدتاً می‌توان به دو صورت مشاهده کرد:

- ۱- اعلام دین: نماینده کنش‌گران دینی و ۲- اعمال دینی: نماینده کنش‌های دینی
- مقصود از «اعلام دین» در اینجا، کسانی هستند که علم دین را بر دوش گرفته‌اند؛ نماد و نماینده علم و اعتقاد دینی در جامعه‌اند؛ فعالیت در امور دینی را پیشه نموده‌اند؛ طالب و حامل معارف دینی‌اند، و در کسوت دین می‌زیند.
 - منظور از «اعمال دینی»، در اینجا، برپایی مناسک و اهتمام به شعائر دینی از یک طرف، و داشتن مشارکت دینی، یعنی شرکت کردن در امور دگرخواهانه دینی از طرف دیگر است. این شاخص‌سازی، اولاً ناظر به ابعاد و مؤلفه‌های اصلی دین و دینداری است؛ و ثانیاً تا حدود زیادی با بُعدشناسی‌های موجود از دین و دینداری، و نیز مباحث تئوریک مطروحه در فصل پیشین - ذیل عنوان تعلق دینی و مشارکت سیاسی - همسازی و همخوانی دارد.

^{۱۴} برخلاف تصور گلاک که معتقد بود از سرجمع دینداری فردی می‌توان به قضاوت درباره دینداری جامعه نشست (شجاعی‌زند، ۱۳۸۴: ۵۰).

^{۱۵} شجاعی‌زند (۱۳۸۴: ۳۶) «دینی‌بودن» را به‌مثابه عنوان عامی تعریف کرده است که به هر فرد یا پدیده‌ای که ارزش‌ها و نشانه‌های دینی در آن، متجلی باشد، اتلاق می‌شود.

به‌طور کلی، اگر دین را عمدتاً مجموعه‌ای از آموزه‌ها (معارف) و احکام (تکالیف و دستورالعمل‌ها) بدانیم؛ می‌توانیم بگوییم که ادیان، دارای دو بُعد اصلی، یعنی ابعاد «اندیشه‌ای» و «عملی» هستند. این جنبه‌ها به بیان‌های مختلف و درباره تمامی ادیان معرفی شده‌اند؛ و اغلب جامعه‌شناسان و روانشناسان دین نیز به‌نحوی و بیانی، بدانها اشاره کرده‌اند. در همین راستا، لنسکی نیز دین را عاملی می‌داند که دو بُعد اندیشه و عمل انسان را حتی در جوامع مدرن، متأثر می‌سازد. شجاعی‌زند (۱۳۸۴) پس از مرور آرای برخی از مهم‌ترین جامعه‌شناسان و روان‌شناسان دین (شامل کنت، لثویا، واخ، دورکیم، گلاک و استارک، اسمارت و کرافورد) در خصوص «بعدشناسی دین»، این ابعاد را در جدولی تطبیقی، معرفی می‌کند؛ که بر اساس آن می‌توان گفت، دو بعد اعتقادی (عقیدتی/ معرفتی) و رفتاری (عملی/ مناسکی) دین، مورد اجماع همگان می‌باشد (شجاعی‌زند، ۱۳۸۴: ۴۰). چنان‌که ملاحظه می‌کنیم، این دو بُعد اساسی و متفق‌عنه، مُشعر به دو بُعد مورد اشاره در بالا می‌باشند. بنابراین می‌توان گفت که در آراء اندیشمندان برجسته دین‌شناسی نیز، دو بعد اندیشه‌ای و عملی دین، مورد تأکید می‌باشد.

ذیلاً به تشریح و تعریف تفصیلی این دو بعد از دینی‌بودن جامعه می‌پردازیم:

الف) اعلام دین: عطف به بعد اندیشه‌ای دین، البته در مطالعات کلان و سطح سیستمی، نمی‌توانیم به‌نحو مستقیم، وضعیت اندیشه (علم و اعتقاد) دینی را با مراجعه به افراد، بسنجیم؛ اما این امکان وجود دارد که از طریق مطالعه وضعیت حاملان اندیشه و نمایندگان علم و اعتقاد دینی در جامعه، به ارزیابی این بعد از دینداری نائل شویم. این روشی بود که دورکیم نیز در مطالعه خودکشی، جهت سنجش میزان حضور دین در زندگی کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها (انسجام دینی) از آن، استفاده نمود. از جمله شاخصه‌های مورد استفاده دورکیم برای این منظور، "نسبت روحانیون در جمعیت" بود (کیوی و کامپنهود، ۱۳۷۰: ۱۰۵). بنابر آنچه گفته شد، در شاخص‌سازی ما، بُعد «اعلام دین» ناظر به بعد اندیشه‌ای دین و نماینده‌ای از سطح معرفت و اعتقاد دینی در جامعه می‌باشد. «بُعد محتوایی» دین (آموزه‌های دینی) ناظر به همین بعد از دین است.

حاصل آن‌که در مطالعات سطح سیستمی، حضور وجه معرفتی و اعتقادی دین در جامعه را می‌توان به‌نحو غیرمستقیم، و از طریق مطالعه وضعیت طالبان علوم دینی - یعنی بخشی از افراد جامعه که عمر خویش را مصروف اکتساب معارف دینی می‌کنند - و نیز روحانیون - یعنی کسانی که به‌طور رسمی نماد دیانت و اعتقاد دینی در جامعه تلقی می‌شوند و ترویج معارف دینی در سطح جامعه پیشه آنان است - سنجید. توضیح این‌که کمیت طلاب در یک جامعه، نماینده میزان اهتمام آن جامعه به اکتساب علوم و معارف دینی است. این نسبت، در واقع، معرف نسبتی از خانواده‌ها در آن جامعه است که فرزندان‌شان را

در بهترین و حساس‌ترین دوره زندگی، جهت کسب علوم دینی، به حوزه‌های علمیه می‌فرستند.^{۱۶} نسبت روحانی در جمعیت نیز معرف نسبتی از جمعیت است که نقش اصلی آنها اشاعه و انتقال معارف و معالم دینی است. لذا می‌توان میزان حضور آنان در جامعه را نماد و نماینده‌ای از سطح دانش و معارف دینی آن جامعه دانست.

بر اساس آنچه گفته شد، انتظار معقول و طبیعی این است که با افزایش نسبت این‌گونه افراد در جامعه، سطح معارف و عمق معتقدات دینی در جامعه نیز افزایش یابد؛ ضمن این‌که شاخصه‌های مذکور، فی‌نفسه نشان‌های از اهتمام افراد جامعه به دین و کسب معارف دینی می‌باشند؛ و از این حیث نیز، میزان دینی‌بودن جامعه را نمایندگی می‌کنند.

بر اساس توضیحات و احتجاجات پیش‌گفته، به‌طور خلاصه ما در این پژوهش، برای سنجش بُعد «اعلام دین» از دو شاخصه استفاده می‌کنیم: نسبت طلاب علوم دینی در جمعیت؛ و نسبت علمای دینی (روحانیون) در جمعیت. این دو سنخ اجتماعی، نماینده جایگاه و پایگاه معارف و تعالیم دینی در جامعه از یک‌طرف، و باورها و اعتقادات دینی از طرف دیگر می‌باشند.^{۱۷}

ب) اعمال دینی: در شاخص‌سازی ما از دینی‌بودن، بُعد «اعمال دینی» ناظر به بعد رفتاری یا عملی دین می‌باشد؛ که اجماعاً مورد توجه جامعه‌شناسان دین بوده است. البته به مقتضای سطح تحلیل پژوهش حاضر، توجه ما معطوف به اعمال مذهبی جمعی و مشارکت‌جویانه است. بخشی از این‌گونه کنش‌ها، اصطلاحاً «مشارکت دینی»^{۱۸} نامیده می‌شوند؛ و منظور از آن، «به‌عهده گرفتن نقش و قبول مسئولیت در فعالیت‌های دینی و سهیم‌شدن در هزینه‌های آن است». وجه بارز و برجسته این‌گونه از اعمال مذهبی، داوطلبانه‌بودن، خدمت‌رسانی و مساعدت به هم‌کیشان و هم‌نوعان است (شجاعی‌زند، ۱۳۸۴: ۶۲). این نوع از اعمال دینی در اصطلاح لنسکی، «اهتمام مشارکتی» و به بیان کینگ و هانت، «اهتمام گروهی» خوانده می‌شوند. لنسکی برای سنجش این بُعد از دینداری، مساعدت به کلیسا و کمک مالی به امور دینی را و کینگ و هانت بدین‌منظور حضور کلیسایی، فعالیت تشکیلاتی و حمایت مالی را در نظر می‌گیرند (شجاعی‌زند، ۱۳۸۴: ۴۱ و ۴۵). شجاعی‌زند ضمن انطباق این بُعد از دینداری با وضعیت دین در ایران، مصادیق زیر را برای مشارکت دینی برمی‌شمارد: ساخت و تعمیر اماکن مذهبی و اماکن عام‌المنفعه، وقف و خیریه، قرض‌الحسنه، انفاقات، سقایت و اطعام عام (شجاعی‌زند، ۱۳۸۴: ۶۳).

^{۱۶} این مدعا، شاید برای شهرهایی که پذیرای طلاب غیربومی‌اند (مراکز حوزه علمیه، مانند قم و مشهد) چندان صادق نباشد؛ اما به‌طور تبعی، می‌توان انتظار داشت که علوم و معارف دینی در چنین شهرهایی، رونق و رواج بیشتری داشته باشند.

^{۱۷} مقصود، انتظار طبیعی و معقول است، و نه حلقّ واقع، که ممکن است با این انتظار، موقّع نباشد.

^{۱۸} Religious participation

بخش دیگری از اعمال مذهبی جمعی، شعائر و مناسک دینی‌اند، که معمولاً در مناسبت‌های مذهبی (اعیاد و عزاداری‌ها) و نیز برپایی آئین‌ها و مراسم مذهبی دسته‌جمعی در اماکن خاص، نمود پیدا می‌کنند. زیارت اماکن مقدسه و متبرکه، برپایی مجالس عزاداری و سرور دینی و توسلات در مناسبت‌های مذهبی خاص، و اقامه اعمال و عبادات مذهبی به‌صورت دسته‌جمعی، برخی از این اعمال مذهبی شعائری هستند.

بنابر آنچه گفته شد، ما در این تحقیق، برای سنجش بعد «اعمال دینی»، دو بعد «مشارکت دینی» و «شعائر دینی» را ملحوظ می‌داریم: در گام اول، سازه «مشارکت دینی» را با ترکیب دو شاخصه استانداردشده میزان اوقاف ثبتي در یک‌سال گذشته؛ و نیز میزان هزینه‌کرد مالی در امور مذهبی و خیرخواهانه از محل درآمدهای وقفی (از جمله برای ساخت و تعمیر مساجد و اماکن متبرکه، شهریه طلاب علوم دینی، مساعدت مالی به ایتمام و مستمندان ...) خواهیم ساخت. اما در مورد «شعائر دینی» مقدماً باید اشاره کنیم که شعائر و مناسک دینی، طبعاً در اماکن خاصی برگزار می‌شوند؛ و در واقع، صبغهای بیرونی و عینی دارند. در تحقیقات سیستمیک که فاقد داده‌های سطح فردی درباره تعداد یا نسبت برپا کنندگان شعائر دینی می‌باشند؛ دست‌کم از طریق سنجش میزان حضور و وجود این اماکن در جامعه مورد مطالعه، می‌توان میزان اهتمام به این شعائر و مناسک دینی را سنجید. اماکن دینی، در واقع، مهم‌ترین ظرف عینی فعالیت‌ها و اعمال دینی‌اند، که در عین حال، تاحدود زیادی نماینده مطروف خویش، و نیز ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل افعال فاعلان دینی و حضور دین در جامعه نیز، تلقی می‌شوند. اماکن دینی در واقع مجرا و مجلای تعلیم معالم، تکریم مکارم و تعظیم شعائر و مناسک دینی محسوب می‌شوند. اعمال دینی، به‌ویژه اعمال عبادی دسته‌جمعی، عمدتاً در همین «عیان دینی»، تعین و تجلی پیدا می‌کنند. از این حیث، کمیت این اماکن، می‌تواند به‌نوعی بیانگر گستره اهتمام مردم به مناسک و شعائر دینی در جامعه باشد.

ما میزان اماکن متبرکه و معمور داشتن آنها را نماینده تکریم «امکنه مقدسه»، و تأسیس اماکن مناسبتی را نمودی از تعظیم «زمنه مقدسه» تلقی می‌کنیم؛ ضمن این‌که در هر دو شاخصه مذکور، عنصر تکریم «اشخاص مقدسه» نیز مضمّن است. همچنین نسبت مساجد در جمعیت را نماینده‌ای برای اماکن عبادتی، و معرفی برای میزان اقامه اعمال و عبادات دینی به‌صورت دسته‌جمعی تلقی می‌کنیم. بر اساس آنچه گفته شد، ما برای سنجش وضعیت «شعائر دینی» در شهرستان، عطف به تعریف آن، یعنی "تکریم اشخاص، امکنه و ازمنه مقدس"^{۱۹} از ترکیب سه شاخصه نسبت اماکن زیارتی (امامزاده‌ها،

^{۱۹} همان‌طور که شجاعی‌زند (۱۳۸۴: ۶۲) گفته شعائر، جمع شعار است و منظور از آن، آشکار ساختن متابعت و هواداری دینی (Religious Affiliation) است که برای تذکار و تکریم مقدسات، اعم از اشخاص مقدس، مکان و زمانهای مقدس و اشیای مقدس و احياناً عرض اندام در مقابل ناهمکیشان، توصیه شده است. داشتن اهتمام شعائری که در غالب موارد، داوطلبانه و تخییری است، نشانه‌ای گویا از آمادگی و جدیت دینی فرد میباشد.

قدمگاه‌ها، مزار بزرگان ...). به جمعیت^{۲۰}؛ نسبت اماکن مناسبتی (تکایا، حسینیه‌ها، مهدیه‌ها، فاطمیه‌ها، ابوالفضلی‌ها ...) به جمعیت^{۲۱} و نسبت اماکن عبادتی (عمدتاً مساجد) به جمعیت استفاده نموده‌ایم.

سپس جهت سنجش سازه مرتبه دوی «اعمال دینی» سازه‌های استاندارد شده «مشارکت دینی» و «شعائر دینی» را با یکدیگر ترکیب نموده‌ایم.

در نهایت نیز، سازه مرتبه سه «میزان دینی‌بودن» جامعه را با استفاده از ترکیب سازه‌های استاندارد شده «اعلام دین» و «اعمال دینی» اندازه‌گیری کرده‌ایم.

بنابراین و به‌طور خلاصه ما در این تحقیق، میزان دینی‌بودن کلیه شهرستان‌های کشور در مقطع مورد مطالعه را با توجه به کلان‌بودن سطح تحلیل، و عطف به دو بعد اصلی ادیان، یعنی بُعد معرفتی/ اعتقادی و بعد عملی/ رفتاری همه ادیان و از جمله اسلام؛ برحسب دو بُعد «اعلام دین» (با شاخصه‌های نسبت طلب علوم دینی و نسبت روحانیون در جمعیت) و بُعد «اعمال دینی» (با شاخصه‌های میزان اوقاف سالیانه و هزینه‌کرد مذهبی به‌عنوان نماینده‌های مؤلفه مشارکت دینی؛ و شاخصه‌های نسبت اماکن زیارتی، مناسبتی و عبادتی در جمعیت، به‌عنوان نماینده‌های مؤلفه شعائر دینی) سنجیده‌ایم.

در جدول زیر، الگوی سنجش سطح سیستمی میزان دینی‌بودن جامعه را برحسب ابعاد اصلی دین، دینی‌بودن، و شاخصه‌های تجربی آن، معرفی کرده‌ایم^{۲۲}:

^{۲۰} البته این بدان معنا نیست که وجود این اماکن را معلول و محصول دینداری جامعه می‌دانیم؛ بلکه بدین معناست که وجود این اماکن، به‌طور تبعی، بستر مناسب و بهانه لازم جهت تکریم اماکن و اشخاص مقدس را بهتر و بیشتر از بقیه، فراهم می‌سازد. لذاست که در شهرهای واجد مشاهد شریفه و اماکن مقدسه، حسب اهمیت آنها، شاهد میزان‌های متفاوت از زائر و مراسم مذهبی هستیم. ما اصطلاح «دینی‌بودن» را تعمداً و از آن‌رو به‌کار گرفته‌ایم که میزان حضور اعتقاد و عمل دینی در جامعه را صرف‌نظر از علت یا پیامد آن، بسنجیم. با این‌همه، باید اذعان کرد که ساختن بارگاه و زیارتگاه و قدمگاه برای بزرگان دین، و معمور داشتن این اماکن، از جنبه‌ای بیانگر اهتمام دینی مردم و شاخصه‌ای برای میزان توجه به شعائر دینی محسوب می‌شود.

^{۲۱} این اماکن، همان‌طور که از نامشان پیداست، بیشتر کارکرد مناسبتی دارند (برخلاف مساجد که مکان‌های دائمی برای انجام عبادات و فرائض هستند)؛ و از این‌رو، میزان تأسیس آنها در شهرستان را - که البته به‌صورت داوطلبانه، خودجوش، و با هزینه خود مردم صورت می‌گیرد - نشانه‌ای از اهتمام شعائری آنان به بزرگان دین تلقی می‌کنیم که در ایام خاص (مانند محرم، فاطمیه، شعبانیه) ظهور و بروز پیدا می‌کند. البته این بدان معنا نیست که در مساجد، شعائر مذهبی برپا نمی‌شوند، و یا در اماکن مذکور، به‌هیچ وجه، عبادات انجام نمی‌شوند؛ بلکه مقصود، فلسفه وجودی، و کارکرد غالب و نوعی آنهاست.

جدول ۱: مقیاس سنجش سطح سیستمی میزان دینی‌بودن جامعه

ابعاد دین		ابعاد دینی‌بودن جامعه	شاخصه‌های دینی‌بودن جامعه
معرفتی/ اعتقادی		اعلام دین	نسبت طلاب دینی به جمعیت
			نسبت روحانیون به جمعیت
عملی/ رفتاری	اعمال دینی	مشارکت دینی شعائر دینی	میزان اوقاف سالانه
			میزان هزینه‌کرد سالانه مذهبی
			نسبت اماکن زیارتی به جمعیت
			نسبت اماکن مناسبتی به جمعیت
			نسبت اماکن عبادتی به جمعیت

در تحقیق حاضر، متغیر نوع مذهب، یک متغیر دو وجهی تعریف می‌شود: مذهب تشیع، و مذهب تسنن. این به معنی انکار وجود مذاهب دیگر در کشور ایران نیست؛ بلکه به معنی تأکید و تمرکز بر دو مذهب اصلی و مهم در ایران است؛ که مجموعاً بیش از ۹۷ درصد جمعیت را شامل می‌شوند. وانگهی، از آنجا که اطلاعات آماری رسمی و سطح شهرستانی از تعداد پیروان دو مذهب اصلی اسلامی، یعنی تشیع و تسنن در ایران وجود ندارد؛ ناگزیر متغیر «نوع مذهب» را در سطح اسمی سنجیدیم. در این سطح، نوع مذهب را به‌عنوان صفت شهرستان، و بر حسب مذهب غالب در جمعیت آن تعریف کرده‌ایم؛ یعنی مذهبی که اکثر ساکنان شهرستان، پیرو آن هستند. دو وجهی کردن این متغیر، از این حیث هم قابل توجیه است که، هیچ شهرستانی وجود ندارد که جمعیت غالب آن، تابع مذهبی غیر از این دو (تشیع و تسنن) باشند. روش گردآوری اطلاعات در این مورد، استفاده از داوران مطلع جهت تشخیص مذهب غالب در شهرستان‌ها بوده است.^۱ بدین‌منظور، فهرست کاملی از شهرستان‌های کشور، در اختیار آنها قرار داده شد؛ تا به‌طور مستقل، بر اساس همین معیار (مذهب غالب در بین ساکنان شهرستان)، شیعه‌نشین یا سنی‌نشین بودن آنها را معلوم کنند. ما بدین‌منظور از هفت داور کارشناس استفاده کردیم؛

^۱ لازم به ذکر است که شاخصه‌های مذکور، نه به‌صورت حداکثری، بلکه در حدود داده‌های موجود از دینی‌بودن در سطح شهرستان‌های کشور، و در مقطع مورد مطالعه، معرفی شده‌اند.

^۲ دلیل توسل به چنین روشی آن بوده است که در سرشماری‌های موجود، آمارهای تفکیکی از تعداد شیعیان و سنی‌های هر شهر گزارش نشده است.

و در موارد اختلافی (شهرستان‌های مختلط و دارای نسبت‌های نزدیک از دو مذهب)، به رأی غالب اتکاء نمودیم.

منبع داده‌های مربوط به متغیرهای سازه «دینی‌بودن» عمدتاً آمارنامه‌های سالانه استانی و سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن بوده است.

داده‌های تحقیق حاضر، برای متغیر وابسته (میزان رأی‌دهی) در نقطه زمانی «روز انتخابات»، برای متغیرهای عمدتاً جمعیت‌شناختی، در نقطه زمانی «روز سرشماری»، و برای سایر متغیرهای مشاهده‌ای (عمدتاً خصایص سیستمیک) به صورت «سالانه» از محل داده‌های ثانویه گردآوری شدند. سپس این داده‌ها از حالت «شهرستان/روز» یا «شهرستان/سال» به صورت «شهرستان/شانزده‌سال» (۱۳۸۴-۱۳۶۸) تبدیل گردیدند. بنابراین، کلیه متغیرهای مشهود و مکنون این تحقیق، میانگینی از آنها در این بازه شانزده‌ساله‌اند، که هر کدام از آنها در سه مرحله و در هر مرحله برای کلیه شهرستان‌های کشور - بدون نمونه‌گیری - اندازه‌گیری شده‌اند.

نکته آخر آن‌که در این تحقیق، ما به دنبال اخذ استنباطاتی درباره کنش‌ها یا خصایص فردی از تحلیل سیستمیک نبوده‌ایم تا دچار خطای جمع‌گرایی روش‌شناختی یا «مغالطه محیطی»^۱ شویم. ما از یافته‌های پژوهش حاضر، حکمی درباره ارتباط میان احساسات، افکار و اعمال دینی فردی با مشارکت سیاسی و احتمال رأی‌دهی آنها استنباط نخواهیم کرد، و پیکان تحلیل‌های مان، همواره معطوف به واحدهای اجتماعی (در اینجا: شهرستان) خواهد بود.

۴- یافته‌های پژوهش

۴-۱- توصیف یافته‌ها

به منظور توصیف یافته‌های تحقیق در جدول زیر برخی از مهم‌ترین آماره‌های توصیفی برای متغیرهای اصلی تحقیق را گزارش نموده‌ایم:

^۱ Ecological fallacy

جدول ۲: برخی آماره‌های توصیفی متغیرهای تحقیق

شاخصه‌ها	مشارکت انتخاباتی	دینی بودن
میانگین	۶۹/۸۰	۲۴/۶۲
انحراف معیار	۹/۴۳	۱۸/۳۳
چولگی	۰/۲۹۲	۱/۳۷۲

همان‌گونه که مقادیر مندرج در جدول فوق نشان می‌دهند، میانگین میزان مشارکت انتخاباتی شهرستان‌ها این واقعیت را نشان می‌دهد که در مقطع ۱۶ ساله مورد مطالعه متوسط میزان حضور مردم پای صندوق‌های رأی‌گیری، تا حدود قابل توجهی بالاتر از میانگین نظری آن (۵۰ درصد) بوده است. در مقابل فاصله نسبتاً زیاد میانگین‌های دینی بودن شهرستان‌ها (۲۴/۶۲) با میانگین نظری این سازه (یعنی ۵۰) بیانگر سطح نسبتاً پایین این پدیده‌ها در مقطع مورد بررسی می‌باشد. این یافته نشان می‌دهد که به رغم جایگاه مسلط نهاد دین در نظام اجتماعی ما و نیز حضور نسبتاً پررنگ دین در زندگی فردی ما ایرانیان، در سطح جمعی و مشارکتی، برخلاف انتظار و تصور غالبی، دین‌ورزی وضعیت چندان مطلوبی ندارد.

به‌علاوه، جدول فوق نشان می‌دهد که در مقطع مورد بررسی تفاوت‌پذیری سازه میزان دینی بودن (با انحراف معیار ۱۸/۳۳) نسبتاً بالا و میزان تفاوت‌پذیری متغیر میزان رأی‌دهی (با انحراف معیار به میزان ۹/۴۳) نسبتاً پایین بوده است. با این حال چولگی پایین (کمتر از یک) و متوسط (حدود ۱/۵) میزان رأی‌دهی و میزان دینی بودن، به‌نوعی حکایت از توزیع نزدیک به نرمال آنها دارد.

از آنجا که احراز فرض نرمال بودن توزیع متغیر وابسته (در اینجا: متوسط میزان رأی‌دهی)، یک شرط ضروری برای تحلیل رگرسیونی می‌باشد؛ علاوه بر عطف‌توجه به میزان چولگی منحنی توزیع این متغیر، از آزمون تک‌متغیری کولموگروف - سمیرنوف^۱ استفاده کردیم. نتیجه این آزمون نشان داد، دلیلی علیه این فرضیه که توزیع متغیر میزان رأی‌دهی، توزیعی نرمال است، وجود ندارد (۰/۷۶۳ = p)؛

^۱ One-Sample Kolmogorov-Smirnov Test

($Z = 0/668$). در نتیجه، غیرمعنادار شدن این آزمون، فرض نرمال نبودن توزیع متغیر وابسته تحقیق (میزان رأی‌دهی) را رد، و به عبارتی، نرمال بودن آن را تأیید می‌کند.

داده‌های مربوط به میزان دینی بودن شهرستان‌ها نشان می‌دهند شهرستان‌های تفت، قم، نائین، مهریز، نطنز، رفسنجان، دامغان، خوانسار، بیرجند و گناباد، به ترتیب دارای بیشترین میزان از دینداری در مقطع مورد مطالعه بوده‌اند. در مقابل، شهرستان‌های اهواز، تهران، خرم‌آباد، اسلام‌آباد غرب، کرمانشاه، بندرانزلی، ایذه، اندیمشک، بندرماهشهر و گیلانغرب، در انتهای طیف دینی بودن قرار گرفته‌اند.^۱ در یک نگاه کلی‌تر، داده‌ها نشان می‌دهند که ۱۲ مرکز استان در نیمه دوم (شامل چارک‌های سوم و چهارم)، و ۱۸ مرکز استان در نیمه اول (شامل چارک‌های اول و دوم) مقیاس دینی بودن قرار گرفته‌اند. بنابراین می‌توان گفت که میزان حضور مراکز استان‌ها در جمع شهرستان‌های دارای دینداری بالا، حضور نسبتاً کم‌رنگی است. نیک می‌دانیم که این شهرستان‌ها نوعاً توسعه‌یافته و واجد مرکزیت سیاسی، اقتصادی و اداری نسبت به سایر شهرستان‌ها می‌باشند.

از حیث میزان مشارکت سیاسی (انتخاباتی) داده‌ها نشان می‌دهند که شهرستان‌های ری، دهلران، تفت، بویراحمد، بافق، مهران، فردوس، اقلید، ایلام و کنگان به ترتیب رتبه‌های اول تا دهم را در میان ۱۸۹ شهرستان مورد بررسی به خودشان اختصاص داده‌اند.

به‌منظور نمایش بهتر وضعیت مشارکتی و غیرمشارکتی‌ترین شهرستان‌ها از حیث میزان دینی بودن‌شان، در جداول زیر میانگین و رتبه‌ای که ده شهرستان واجد بالاترین و پایین‌ترین میزان مشارکت از سازه دینی بودن تحقیق کسب کرده‌اند را مشخص نموده‌ایم.

^۱ یادآور می‌شویم که در اینجا فقط جلوه‌های جمعی حضور دین در شهرستان‌ها مدنظر قرار گرفته و به‌علاوه، سنجش‌ها در حد اطلاعات موجود و مقدور صورت پذیرفته‌اند.

جدول ۳: میانگین و رتبه مشارکت جوتترین شهرستان‌ها از حیث میزان دینی بودن
(تعداد موارد: ۱۸۹)

رتبه	شهرستان	میانگین دینی بودن	رتبه دینی بودن
۱	ری	۱۸/۱۶	۱۰۰
۲	دهلران	۲۸/۶۳	۶۷
۳	تفت	۱۰۰	۱
۴	بویراحمد	۱۴/۵۶	۱۱۸
۵	بافق	۴۶/۹۴	۲۰
۶	مهران	۵۳/۶۵	۱۳
۷	فردوس	۵۳/۹۶	۱۲
۸	اقلید	۲۴/۰۵	۸۱
۹	ایلام	۸/۵۱	۱۵۵
۱۰	کنگان	۲۳/۱۲	۸۵
میانگین کل دینی بودن ده شهرستان اول مشارکت جویی		۳۷/۱۵	
میانگین کل دینی بودن شهرستانها		۲۴/۶۲	
فاصله از میانگین کل		+۱۲/۵۳	

همان‌طور که در جدول فوق پیداست، میانگین میزان دینی بودن مشارکت جوتترین شهرستان‌ها به میزان قابل توجهی از میانگین این سازه برای کل شهرستان‌ها بیشتر می‌باشد. در جدول ۴ همین قیاس را در خصوص غیرمشارکتی‌ترین شهرستان‌ها صورت داده‌ایم. در این جدول معکوس الگوی جدول شماره ۳ را مشاهده می‌کنیم؛ بدین معنا که میانگین دینی بودن ده تا از غیرمشارکتی‌ترین شهرستان‌ها به میزان قابل توجهی از میانگین ملی میزان دینی بودن شهرستان‌ها کمتر است.

جدول ۴: میانگین و رتبه غیرمشارکتی ترین شهرستانها از حیث میزان دینی بودن
(تعداد موارد: ۱۸۹)

رتبه	شهرستان	میانگین دینی بودن	رتبه دینی بودن
۱۸۰	میانه	۱۶/۲۹	۱۰۸
۱۸۱	تهران	۲/۹۱	۱۸۱
۱۸۲	ایرانشهر	۳۰/۸۱	۵۹
۱۸۳	بیجار	۱۳/۹۶	۱۲۲
۱۸۴	سنندج	۱۶/۷۴	۱۰۶
۱۸۵	تبریز	۱۰/۳۱	۱۴۷
۱۸۶	سردشت	۴۲/۳۴	۳۰
۱۸۷	شادگان	۵/۲۸	۱۷۴
۱۸۸	مهاباد	۱۵/۶۴	۱۱۳
۱۸۹	مسجدسلیمان	۳/۶۹	۱۷۹
میانگین کل دینی بودن ده شهرستان آخر مشارکت جویی		۱۵/۷۹	
میانگین کل دینی بودن شهرستانها		۲۴/۶۲	
فاصله از میانگین کل		-۸/۸۳	

در مجموع با ارجاع به مقادیر مندرج در جداول فوق می توانیم این گونه نتیجه گیری نماییم که به میزان قابل توجهی، مشارکت جویی شهرستانها دارای میانگین دینی بودن بالاتر و غیرمشارکتی ترین شهرستانها واجد میانگین دینی بودن پایین تری نسبت به میانگین کل میزان دینی بودن سایر شهرستانها می باشند.

۴-۲- تحلیل یافته ها و آزمون فرضیه ها

بر اساس یک فرضیه عام و پذیرفته شده، میزان دین‌داری به انحاء گوناگون می‌تواند مقوم مشارکت سیاسی باشد. بر همین اساس و متناسب با سطح تحلیل تحقیق حاضر، می‌توانیم این فرضیه را به آزمون بکشیم که در ایران، میزان دینی بودن شهرستان‌ها ارتباط مستقیمی با میزان مشارکت سیاسی (با شاخصه نخرأی‌دهی) آن دارد.

اما چنان‌که اشاره شد، برای این‌که بتوانیم به ضریب‌مسیر یا ضریب همبستگی "دینی بودن - رأی‌دهی" اعتماد کافی داشته باشیم؛ باید عامل نوع مذهب را نیز وارد محاسبه کنیم؛ چرا که بر اساس تفاوت‌های ماهوی، سازمانی و نهادی، احتمال دارد پیروان مذاهب مختلف، در احتمال رأی‌دهی‌شان نیز متفاوت باشند. زمانی که همه شهرستان‌ها را بلحاظ نوع مذهب، علی‌السویه تلقی می‌کنیم، این تفاوت ممکن است بر جهت و/ یا شدت تأثیر دینی بودن در رأی‌دهی تأثیر معناداری بگذارد. لذا در فرضیه تحقیق، این احتمال را مطرح کرده بودیم که متغیر «نوع مذهب» ممکن است به‌عنوان یک متغیر تعدیل‌گر^۱ برای سازه «دینی بودن» عمل کند؛ و بر جهت رابطه «دینی بودن - رأی‌دهی»، اثر بگذارد. بر همین مبنا، چنین فرضیه‌پردازی شد که میزان دینی بودن در شهرستان‌های شیعه‌نشین، تأثیر مثبت، و در سنی‌نشین، تأثیر معکوسی در میزان رأی‌دهی آنها دارد.

از آنجا که آزمون تجربی این فرضیه مرکب، مستلزم آزمون فرضیه جزئی مضمّر در آن است؛ که مدعی تفاوت شهرستان‌ها در میزان رأی‌دهی برحسب نوع مذهب‌شان (در اینجا شامل: شیعه - سنی) می‌باشد؛ بدین منظور، از آزمون تی (t-test) بهره گرفتیم:

جدول ۵: آزمون تی برای مقایسه میانگین رأی‌دهی در شهرستان‌های شیعه‌نشین و

سنی‌نشین

نوع مذهب	تعداد	میانگین	انحراف معیار	مقدار t	معناداری
شیعه	۱۶۹	۷۰/۷۵	۹/۲۹	۵/۵۵	۰/۰۰۰
سنی	۲۰	۶۱/۸۱	۶/۴۵		

^۱ Moderator Variable

خروجی آزمون تی نشان می‌دهد که میانگین میزان رأی‌دهی شهرستان‌های شیعه‌نشین (۷۰/۷۵) و سنی‌نشین (۶۱/۸۱) در مقطع مورد بررسی، تفاوت معناداری با یکدیگر داشته‌اند ($\text{sig} = ۰/۰۰۰$)؛ و بدین ترتیب با احتمال ۹۵ درصد می‌توان اطمینان حاصل کرد که فرضیه جزئی تحقیق، صحیح است. حال برای آزمون فرضیه کلی تحقیق و در واقع این مدعا که تفاوت‌های بین‌مذهبی در میزان رأی‌دهی، بر جهت رابطه میان دینداری و رأی‌دهی، تأثیر معناداری دارند یا خیر؛ قاعده‌تاً بایستی یکبار مدل رگرسیونی تحقیق را برای شهرستان‌های سنی‌نشین و بار دیگر آن را برای شهرستان‌های شیعه‌نشین به‌کار بگیریم؛ تا آنگاه بتوانیم ضرایب رگرسیونی دینی‌بودن را در دو حالت، با هم مقایسه کنیم. ما با استفاده از رگرسیون ساده، یکبار همبستگی میان دینی‌بودن و رأی‌دهی را برای شهرستان‌های شیعه‌نشین، و بار دیگر برای شهرستان‌های سنی‌نشین، بررسی نمودیم. در جدول زیر، ضرایب رگرسیونی، مقادیر تی و معناداری رابطه «دینی‌بودن - رأی‌دهی» را برای دو دسته شهرستان‌های مورد اشاره، ارائه نموده‌ایم:

جدول ۶: مقایسه رگرسیون دو متغیره دینداری - رأی‌دهی در شهرستان‌های شیعه‌نشین و

سنی‌نشین

sig	t	Beta	B	متغیر رگرسیونی	
۰/۰۰۰	۶/۲۶۱	۰/۴۳۶	۰/۲۱۵	شیعه‌نشین	میزان دینی‌بودن
۰/۰۳۲	۲/۳۲۴	۰/۴۸۰	۰/۲۸۶	سنی‌نشین	
متغیر وابسته: میزان رأی‌دهی					

همان‌طور که در جدول بالا نشان داده‌ایم، برخلاف پیش‌بینی ما، ضرایب استاندارد رگرسیونی سازه دینی‌بودن - که با ارجاع به آزمون معناداری، اثر معناداری در رأی‌دهی هم دارند- برای هر دو دسته شهرستان‌های شیعه‌نشین و سنی‌نشین، هم‌جهت و بلحاظ شدت، قریب به یکدیگر محاسبه شده‌اند. این یافته، حاکی از آن است که دینی‌بودن بیشتر، چه در شهرستان‌های شیعه‌نشین و چه در شهرستان‌های سنی‌نشین، به رأی‌دهی بیشتر منجر می‌شود و از این حیث، تفاوت خاصی میان آنها وجود ندارد. بنابراین، می‌توانیم بگوییم که فرضیه ترکیبی تحقیق در این آزمون تجربی، ابطال گردید.

جدول ۷: نتایج کلی آزمون فرضیات مستخرج از مدل تحلیل تلفیقی

نتیجه آزمون	فرضیات تحقیق
تأیید	میزان دینی‌بودن، تأثیر مستقیمی در میزان رأی‌دهی دارد (فرضیه جزئی)
ابطال	دینی‌بودن و رأی‌دهی در شهرستان‌های شیعه‌نشین، ارتباط مستقیم و در سنی‌نشین ارتباط معکوس دارند (فرضیه ترکیبی)

بنابر این می‌توانیم در بررسی ارتباط میان دینی‌بودن و مشارکت سیاسی، عامل نوع مذهب را کنار بگذاریم و ارتباط میان این دو را به‌طور کلی و صرف‌نظر از تنوع مذهبی بسنجیم. لذا در جدول زیر به‌منظور اندازه‌گیری میزان تبیین‌کنندگی عامل دینی‌بودن برای میزان مشارکت انتخاباتی، از رگرسیون ساده استفاده کرده و نتیجه را در جدول زیر گزارش نموده‌ایم:

جدول ۸: رگرسیون ساده دینی‌بودن - مشارکت انتخاباتی

معناداری F	نسبت F	R ²
۰/۰۰۰	۳۰/۶۵	۰/۳۷۵

تحلیل رگرسیونی به ما می‌گوید که صرف‌نظر از نوع مذهب، میزان دینی‌بودن شهرستان‌ها به‌تنهایی و به‌نحو معناداری نزدیک به ۴۰ درصد از واریانس میزان مشارکت انتخاباتی آنها را توضیح می‌دهد که حاکی از نقش و تأثیر نسبتاً قدرتمند آن در تبیین این فرایند سیاسی مهم می‌باشد.

۵- بحث و نتیجه‌گیری

به‌طور خلاصه، مدعای کلی ما دربارهٔ عامل «محیط دینی» آن بود که دینی‌بودن (اعتقاد و التزام دینی) بر رأی‌دهی، تأثیر مثبت و معناداری دارد؛ بدین‌معنی که هر قدر جامعه، دینی‌تر باشد، میزان حضور مردم پای صندوق‌های رأی‌گیری، بیشتر خواهد بود و بالعکس. در عین‌حال، چنین احتجاج کردیم که تأثیر میزان دینی‌بودن در میزان رأی‌دهی، در میان پیروان مذاهب مختلف، متفاوت است؛ چرا که آموزه‌های مذهبی، جایگاه نهادی و ظرفیت سازمانی مذاهب مختلف، با یکدیگر متفاوت است. این تفاوت‌ها، آنها را در مواضع متفاوتی نسبت به امر سیاست، و مشارکت در فرایندهای سیاسی، قرار می‌دهند. از این منظر، التزام و اهتمام دینی در یک مذهب، ممکن است به مشارکت‌جویی سیاسی بیشتر، و در مذهب دیگر، به انفعال سیاسی پیروانش منجر شود. به‌طور خاص در مورد بعد نهادی دین،

توضیح دادیم که موقعیت نهادی مذاهب مختلف، و نسبت‌شان با نهاد سیاست، غالباً متفاوت از یکدیگر است. برخی مذاهب، با نهاد سیاست، بیشتر گره خورده‌اند، و سهم بیشتری در حاکمیت دارند (مذاهب حاکم، مسلط، رسمی و اکثریت)، و برخی دیگر، کمتر. برخی مذاهب، پیوندی سیستماتیک با حکومت دارند، و به اصطلاح در حاکمیت (دین حکومتی) یا حتی مافوق حکومت‌اند (حکومت دینی)؛ اما برخی دیگر، نقش و سهم درخوری در حکومت و حاکمیت ندارند. از چشم‌انداز نهادی، پیوند یک مذهب خاص با نظام سیاسی حاکم و نقش‌آفرینی آن در حاکمیت، فی‌نفسه میزانی از واگرایی را در پیروان سایر مذاهب، پدید می‌آورد؛ و نتیجتاً آنها را از مشارکت در فرایندهای سیاسی مهم مانند انتخابات، دلسرد می‌کند. حاصل سخن آن‌که، انتظار می‌رود پیروان مذهب رسمی، مسلط و حاکم - که عموماً از اکثریت مذهبی می‌باشند - مشارکت بیشتری در فرایندهای سیاسی قانونی، به‌ویژه حضور پای صندوق‌های رأی‌گیری داشته باشند؛ اما پیروان اقلیت‌های مذهبی، دارای میزان‌های رأی‌دهی کمتری باشند. در سطح سیستمی، انتظار می‌رود، اجتماعاتی (در اینجا: شهرستان) که جمعیت غالب در آنها، پیرو مذهب رسمی و مسلط می‌باشند، واجد حدتصاب‌های بالاتری از رأی‌دهی نسبت به اجتماعاتی باشند که اعضای آن‌ها نوعاً از اقلیت‌های مذهبی می‌باشند. اگر چنین باشد، در تلاقی با موقعیت نهادی مذهب نیز، میزان دینی‌بودن (اعتقاد و التزام به مذاهب مختلف)، تأثیرات متفاوتی در میزان مشارکت‌جویی پیروان خواهد داشت؛ بدین معنا که میزان اعتقاد و التزام به مذهب مسلط و حاکم، ارتباط مستقیم؛ و میزان تعلق خاطر و پایبندی به مذهب غیرحاکم (اقلیت) ارتباط معکوسی با میزان مشارکت‌جویی و به‌طور خاص، میزان رأی‌دهی خواهد داشت.

بر اساس این فرضیه زمینه‌ای، و در تطبیق با جامعه ایران، چنین فرضیه‌سازی کردیم که، تعلق خاطر و التزام به مذهب اقلیت (در اینجا: تسنن)، موجب انفعال سیاسی و مشارکت کمتر خواهد شد؛ اما اعتقاد و التزام به مذهب غالب (در اینجا: مذهب تشیع) موجب مشارکت بیشتر، و رأی‌دهی در نرخ‌های بالاتر، خواهد گردید. به‌عبارت دیگر، ما در این تحقیق، متغیر نوع مذهب را به‌عنوان یک متغیر «متغیر تعدیل‌گر» برای متغیر میزان دینی‌بودن، در نظر گرفتیم؛ متغیری که جهت رابطه میان میزان دینی‌بودن و رأی‌دادن را عوض می‌کند.

بررسی تجربی ما برای آزمون این فرضیه، نشان داد، هرچند میانگین نرخ رأی‌دهی در دو گروه شهرستان‌های سنی‌مذهب (۶۱/۸۱) و شیعه‌مذهب (۷۰/۷۵) در مقطع مورد بررسی، تفاوت معناداری با

یکدیگر داشته‌اند ($\text{sig } T = ۰/۰۰۰$)؛ اما این تفاوت‌های بین‌مذهبی در میزان رأی‌دهی، بر جهت رابطه میان میزان دینی بودن و رأی‌دهی، تأثیر معناداری نداشته‌اند؛ چرا که ضرایب پیش‌بین و دومتغیره دینی بودن برای رأی‌دهی، در هر دو مذهب، همسو (مثبت) و اتفاقاً بلحاظ مقدار، قریب به یکدیگر می‌باشند (ضریب استاندارد ۰/۴۳۶ برای شهرستان‌های شیعه‌نشین و ۰/۴۸۰ برای شهرستان‌های سنی‌نشین). این بدان معناست که در هر دو دسته شهرستان‌های سنی‌نشین و شیعه‌نشین، میزان دینی بودن جامعه، ارتباط مستقیمی با میزان رأی‌دهی آن دارد. بنابراین، یکی از نتایج مهم تحقیق حاضر آن بود که نوع مذهب، تأثیری در جهت رابطه میان میزان دینی بودن و نرخ رأی‌دهی شهرستان‌ها ندارد و با طیب‌خاطر می‌توان متغیر «دینی بودن» را در مدل‌های تحلیلی مختلف گنجانده. ما دریافتیم که میزان دینی بودن، صرف‌نظر از نوع مذهب، تأثیر مستقیم و معناداری در میزان رأی‌دهی شهرستان‌ها دارد.

اما این نکته که علیرغم تفاوت معنادار در میانگین رأی‌دهی بین شهرستان‌های شیعه‌نشین و سنی‌نشین (با تفوق شهرستان‌های شیعه‌نشین)، میزان دینی بودن در شهرستان‌های سنی‌نشین، تقریباً به همان اندازه شهرستان‌های شیعه‌نشین، به افزایش میزان مشارکت انتخاباتی کمک می‌کند؛ بدان معناست که در کشور ما، علقه‌های دینی (اسلامی بودن)، بیش از تعلقات مذهبی (شیعه یا سنی بودن) بر مشارکت سیاسی مردم تأثیر می‌گذارد و این واقعیت، با توجه به ماهیت دینی نظام سیاسی در ایران امری قابل توجیه است. این یافته به ما می‌گوید به‌رغم این‌که شهرستان‌های سنی‌نشین، به‌طور معناداری کمتر از شهرستان‌های شیعه‌نشین در انتخابات مشارکت می‌کنند؛ اما همانند شهرستان‌های شیعه‌نشین، به‌موازات افزایش میزان اعتقاد و التزام دینی در بین پیروان مذهب تسنن، بر میزان مشارکت‌جویی‌شان نیز افزوده می‌شود؛ چرا که این اقدام را به‌طور کلی در راستای تقویت و تحکیم یک حکومت دینی (اسلامی) می‌بینند که مانند چتری بر سر هر دو مذهب شیعه و سنی گسترده است.

منابع

- آمارنامه‌های استانی: معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی سابق، برنامه و بودجه اسبق)، معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی استانداری‌های کشور، دفاتر آمار و اطلاعات، از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴ (بالغ بر ۴۰۰ جلد).
- اپتر، دی. و اندراین، اچ. (۱۳۸۰). *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*. ترجمه محمدرضا سعید آبادی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان: یافته‌های پیمایش در ۲۸ استان کشور. (۱۳۸۱). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. دفتر طرح‌های ملی.
- امام‌جمعه‌زاده، سید جواد؛ محموداوغلی، رضا و عیسی نژاد، امید. (۱۳۸۹). *بررسی رابطه میان دینداری و مشارکت سیاسی دانشجویان دانشگاه اصفهان*. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۶ (۱)، ۳۴-۷.
- اینگلهارت، آر. (۱۳۸۲). *تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی* (چاپ دوم). ترجمه مریم وتر. تهران: نشر کویر.
- طالبان، محمدرضا و میرزایی، مهدی. (۱۳۸۹). *بررسی تجربی ارتباط سطوح دینداری با رفتار انتخاباتی دانشجویان*. دانشنامه علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی تاریخی)، ۱ (۴)، ۳۳-۶۷.
- سراج‌زاده، سید حسین. (۱۳۸۳). *چالش‌های دین و مدرنیته: مباحثی جامعه‌شناختی در دینداری و سکولار شدن*. تهران: طرح نو.
- سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن (۱۳۶۵، ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵). سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (معاونت برنامه‌ریزی ریاست‌جمهوری سابق). مرکز آمار ایران.
- شارون، جی. (۱۳۷۹). *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۸۴). *مدلی برای سنجش دینداری در ایران*. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱ (۱)، ۳۴-۶۶.
- کیوی، آر. و کامپنهود، ال. وی. (۱۳۷۵). *روش تحقیق در علوم اجتماعی*. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: نشر توتیا.
- نلسون، جان ام. (۱۳۷۹). *مشارکت سیاسی*. در: ام. واینر و اس. هانتینگتون (ویراستاران)، *درک توسعه سیاسی* (۱۹۶-۱۳۷). تهران: ترجمه و انتشار پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- هانتینگتون، ساموئل پی. (۱۳۷۹). اهداف توسعه. در: ام. واینر و اس. هانتینگتون (ویراستاران)، *درک توسعه سیاسی (۶۴-۳۵)*. تهران: ترجمه و انتشار پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Baker, W. E. (2005). Voting your values and moral visions. In *Paper submitted for the 2005 annual meetings of the American Sociological Association*.
- McAlister, I. & Makkai, T. (1992). Resource and social learning theories of political participation: Ethnic patterns in Australia. *Canadian Journal of Political Science*, 25(2), 269-293.
- Verba, S. (1967). Democratic participation. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 373(1), 53-78.
- Jackman, R. W. & Miller, R. A. (1995). Voter turnout in the industrial democracies during the 1980s, *Comparative Political Studies*, 27(4), 467-492.
- Norris, P. (2002). *Democratic Phoenix, reinventing political activism*. New York: Cambridge University Press. Retrieved from: www.pippanorris.com.
- Franklin, M. N. (2002). The voter turnout puzzles, Revision of a paper presented at the Fulbright Brainstorm Conference on voter turnout, held in Lisbon, Portugal.
- Hobolt, S. B. & Klemmensen, R. (2005). *Welfare to vote: The effect of government spending on turnout*, Paper prepared for presentation at the comparative study of electoral systems (CSES), Washington DC., United States, August 30-31. Retrieved from <http://www.cses.org/plancom/module3/2005plenary/Hobolt2005.pdf>.
- Roof, W. C. & McKinney, W. (2000). Religious institution and political participation in America, Final submission to *Journal for the Scientific Study for Religion*, 39.
- Jones-Correa, M. & Leal, D. L. (2001). Political participation: Dose Religion Matter?. *Political Research Quarterly*, 54 (4). 751-769.
- Kotler- Berkowitz, L. (2005). Friends and politics: linking diverse friendship networks to political participation. In A. S. Zuckerman, *The social logic of Politics: personal networks as contexts for political behavior* (pp. 152-170). Philadelphia, USA: Temple university press.
- Andersen, R. & Heath, A. (2002). Social class and voting: A multi-level analysis of individual and constituency differences; CREST (*center for Research in to elections and social trends*), working paper, Number 83.

- Baker, W. E. (2005). Voting your values and moral visions. In *Paper submitted for the 2005 annual meetings of the American Sociological Association*.
- Brooks, C., Nieuwbeerta, P., & Manza, J. (2006). Cleavage-based voting behavior in cross-national perspective: Evidence from six postwar democracies, *Social Science Research*, 35, 88-128.
- Verba, S., Brady, H. E., Schlozman, K. L. (1995). Beyond the SES: A resource model of political participation. *American Political Science Review*, 89 (2), 271-294.
- Reed, B. C. (2001). *The effects of homeownership on political participation: The citizen participation survey continued* (Doctoral dissertation, University of Alabama).